

گرامات و مقامات عرفانی

امام محمد جواد
علیه السلام

علی حسینی قمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد (ع)

نویسنده:

علی حسینی قمی

ناشر چاپی:

نبوغ

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد(ع)
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	پیشگفتار
۸	امام نهم حضرت محمد بن علی الجواد
۸	مدح امام محمد تقی حضرت جواد
۸	داستان‌هایی شیرین و خواندنی از عجایب و کرامات شگفت‌انگیز امام محمد جواد
۸	اشاره
۹	کنار بالین پدر
۹	شگفتی‌های هنگام غسل
۱۰	نجات شگفت از زندان مأمون
۱۰	بشارت نو
۱۰	چشمانم روشن شد
۱۱	او هم به آرزویش رسید
۱۱	آگاهی از دل‌ها
۱۲	درخت خشکیده به بار نشست!
۱۲	طی الارض
۱۳	جزای گستاخی
۱۳	مسخره‌گر فلج شد
۱۳	محبت امام به حرم رسول خدا
۱۴	فرازهایی از زندگانی و نمونه‌هایی از مقامات عرفانی حضرت امام جواد
۱۴	اشاره

- ولادت شگفت ۱۴
- مولود پر خیر و برکت ۱۴
- داوری قیافه‌شناسان ۱۵
- امام خردسال ۱۵
- تقی یعنی چه؟ ۱۶
- بحران اعتقادی ۱۶
- تواضع علی بن جعفر ۱۷
- کودکی امام جواد ۱۷
- مشت مأمون باز شد ۱۷
- یادی از مظلومیت مادر ۱۸
- وداع جانسوز با پدر ۱۸
- چشمه‌ی جوشان علم و مظهر فضیلت و کمال ۱۹
- مناظره‌ی امام با یحیی بن اکثم ۱۹
- رسوایی حدیث‌سازان ۲۰
- سرافکندگی فقهای درباری ۲۲
- شخصیت امام از دیدگاه بزرگان اهل تسنن ۲۲
- جلوه‌هایی از تعالیم آسمانی حضرت جواد ۲۳
- ثواب زیارت حضرت جواد ۲۳
- در رثاء و التجاء به حضرت جواد الأئمه ۲۳
- پاورقی ۲۳
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۲۶

کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد(ع)

مشخصات کتاب

- سرشناسه : حسینی قمی، علی، ۱۳۴۲ -
 عنوان و نام پدید آور : کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد(ع) / علی حسینی قمی.
 مشخصات نشر : قم: نبوغ، ۱۳۸۱.
 مشخصات ظاهری : [۸۸] ص.
 شابک : ۴۰۰۰ ریال: ۹۶۴-۷۸۴۰-۲۶-۸
 وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری
 یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۵.
 یادداشت : عنوان عطف: کرامات امام محمد جواد(ع).
 یادداشت : کتابنامه: ص. [۸۷ - ۸۸] ؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 عنوان عطف : کرامات امام محمد جواد(ع).
 موضوع : محمد بن علی(ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ ق. -- فضایل.
 رده بندی کنگره : BP۴۸/۳۵ ح ۴ ک ۵ ۱۳۸۱
 رده بندی دیوبی : ۲۹۷/۹۵۸۴
 شماره کتابشناسی ملی : ۸۲-۱۲۱۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم امام رضا عليه السلام فرمود: «پربرکت تر از (امام جواد عليه السلام) در اسلام متولد نشده است.» «ر. ک پیشگفتار کتاب» اللهم صل و سلم و زد و بارک علی السيد العالم العامل الفاضل البازل الكامل العادل الأجود الجواد، العارف باسرار المبدء و المعاد و لكل قوم هاد، مناص المحبين، الشفیع ابن الشفیع، يوم یناد المناد، المعروف بالسداد، الموصوف بالارشاد، المدفون بارض بغداد، السيد العربی، و الامام الاحمدی، و النور المحمدی، الملقب بالتقی، أبی جعفر الثانی، محمد بن علی صلوات الله و سلامه علیه. الصلوة و السلام علیک یا أبا جعفر یا محمد بن علی، ایها التقی الجواد، یابن رسول الله، یابن امیرالمؤمنین، یا حجة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا فی الدنيا و الآخرة. یا وجیها عند الله، اشفع لنا عند الله، بحقک و بحق جدک و آبائک و ابنائک الطاهرين. [صفحه ۹]

پیشگفتار

در خانواده‌ی امام رضا علیه السلام و مجامع شیعه از حضرت جواد علیه السلام به عنوان مولودی پر خیر و برکت یاد می‌شد، چنان که «ابویحیای صنعانی» می‌گوید: روزی در محضر امام رضا علیه السلام بودیم در آن حال فرزندش ابوجعفر، حضرت جواد علیه السلام را که خردسال بود، آوردند. عرض کردم: «این همان نوزاد مبارک است؟» فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکة علی شیعتنا منه.» [۱]. «آری این همان مولودی است که برای شیعیان ما، با برکت تر از او زاده نشده است.» باید دانست که تولد حضرت

جواد علیه‌السلام در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد بدین معنا که شرایط امام رضا علیه‌السلام در تعیین جانشین، شرایط [صفحه ۱۰] بحرانی و بی‌سابقه‌ای بود چرا که از یک سو پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام گروهی که «واقفیه» نام داشتند آن حضرت را به عنوان آخرین امام برگزیدند و از قبول ولایت حضرت رضا علیه‌السلام سرباز زدند و از سوی دیگر امام رضا علیه‌السلام تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزندی نشده بود و همین امر تداوم امامت را زیر سؤال می‌برد و شبهه‌افکنان را به القاء شبهه پیرامون اصل امامت وامی‌داشت و حتی کار به جایی رسید که پس از ولادت حضرت جواد علیه‌السلام عده‌ای، فرزندی او را برای امام رضا علیه‌السلام انکار کردند. [۲]. نیز باید دانست که امام جواد علیه‌السلام نخستین امامی بود که در سن کودکی (حدود هشت سالگی) به مقام امامت رسید و این سؤال پیرامون امامت برای اول بار مطرح شد که چگونه ممکن است کودکی به آن حد از کمال و رشد عقلی برسد که بتواند جانشین خداوند و پیامبر بر روی زمین باشد؟ مطالعه‌ی این کتاب، خواننده را با فرازهایی حساس از تاریخ تشیع در زمان امام جواد علیه‌السلام آشنا می‌کند و ذره‌ای از عظمت بی‌نهایت مقام آن حضرت را آشکار می‌کند. بدان امید که عاشقان ولایت را مفید واقع شود و رضایت حضرتش را به دنبال داشته باشد. سید علی حسینی قمی وفات حضرت فاطمه‌ی معصومه (س) ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۲۳. [صفحه ۱۱]

امام نهم حضرت محمد بن علی الجواد

نام: محمد علیه‌السلام لقب: تقی، جواد علیه‌السلام کنیه‌ی معروف: ابوجعفر ثانی علیه‌السلام پدر و مادر: امام رضا (ع) - خیزران زمان و مکان ولادت: ۱۰ رجب سال ۱۹۵ هـ ق در مدینه زمان و مکان شهادت: آخر ذی‌قعدة سال ۲۲۰ هـ ق در بغداد زمان آغاز امامت: از سن ۸ سالگی مدت امامت: ۱۷ سال علت شهادت: مسمومیت توسط معتصم عباسی مزار مطهر: قبرستان قریش (کاظمین فعلی در نزدیکی بغداد) عمر مبارک: ۲۵ سال (امام جواد (ع) جوان‌ترین امامی بود که به شهادت رسید). طاغوت‌های معاصر: مأمون و معتصم برادر مأمون (هفتمین و هشتمین خلیفه‌ی عباسی) [صفحه ۱۳]

مدح امام محمد تقی حضرت جواد

ای آن که بر تمام خلایق، تو رهبری بر ممکنات، سید و سالار و سروری ای ناخدای قلزم هستی که ذات تو بر ذات ماسوای خدا کرده مصدري قومی دهند نسبت رویت به آفتاب گویند فرقه‌ای که تو ماه منوری هر کس بقدر وهم کند فهم مدعا در وصف طلعت تو چه خوش گفت «جوهری» آنجا که آفتاب رخت جلوه‌گر شود خورشید، زهره می‌شود و ماه، مشتری شاه نهم، امام نهم، حجت نهم نور نهم، ز نور خداوند اکبری [صفحه ۱۴] هم جانشین هشت امامی بروزگار هم از شرف امام دهم را تو مظهري آمد تو را جواد لقب، زآنکه جود تو از یاد برد حاتم و آن جود جعفری شاهها تو یادگار رسولی که چون رسول خلق عظیم داری و خلق پیمبری از آدم و خلیل هم از یوسف و مسیح و خلق صورت و سیرت نکوتری با آنهمه کرامت و آیات بینات هرگز کلیم با تو نیارد برابری آن معجزات کز تو به عالم شنیده شد مشکل مسیح با تو زند لاف همسری چون کیمیا ولای تو و مس وجود ماست آسان بود به خلق جهان، کیمیاگری «ذاکر» از این مدیحه بسی فخر می‌کند بر حافظ و سنائی و سعدی و انوری [۳]. [صفحه ۱۶]

داستان‌هایی شیرین و خواندنی از عجایب و کرامات شگفت‌انگیز امام محمد جواد

اشاره

وصف او در سخن نمی‌گنجد که ز توصیف برتر است جواد خوانمش با دلی غمین که به ما از پدر مهربانتر است جواد غنچه‌ی باغ

عصمت است ولی غنچه‌ی زودپریر است جواد [صفحه ۶۳]

کنار بالین پدر

اباصلت گوید: هنگامی که امام رضا علیه‌السلام با حالت مسمومیت از خانه‌ی مأمون به منزل خویش بازگشت و رنجور و نالان در بستر افتاد به من فرمود: «در خانه را ببند.» امر امام را اطاعت کردم و از شدت ناراحتی در حیاط منزل قدم می‌زدم، ناگاه دیدم نوجوانی بسیار زیبارو که موهای سرش مجعد بود و بسیار به حضرت رضا علیه‌السلام شباهت داشت وارد حیاط خانه شد! به سوی او شتافتم و عرض کردم: «با این که در بسته بود، از کجا وارد شدی؟» فرمود: «ای اباصلت! آن خدایی که مرا به یک لحظه از مدینه به طوس آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود.» پرسیدم: «تو کیستی؟» فرمود: «انا حجة الله علیک یا ابالصلت، أنا محمد بن علی.» [صفحه ۶۴] «من حجت خدا بر تو می‌باشم ای اباصلت! من محمد بن علی الجواد می‌باشم. اینک آمده‌ام پدر غریب و مظلوم را بینم و با او وداع کنم.» آنگاه دوان دوان به طرف بستر پدر حرکت کرد و به من نیز فرمود که با او بروم. همین که چشم امام رضا علیه‌السلام به چشمان فرزندش افتاد برخاست و گردن بر گردن او نهاد و او را به سینه‌اش چسبانید و میان دو چشمانش را بوسید و با او به راز و نیاز پرداخت و از اسرار ملک و ملکوت و خزائن علوم اولین و آخرین، پنهانی سخنانی گفت و عاقبت در حالی که سر بر دامن فرزندش امام جواد علیه‌السلام داشت طایر روحش به جانب روضه‌ی رضوان پرواز کرد. [۵۰] . [صفحه ۶۵]

شگفتی‌های هنگام غسل

اباصلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه‌السلام به شهادت رسید، امام جواد علیه‌السلام به من فرمود: «برخیز و از داخل خانه آب و تخت بیاور تا بر روی آن بدن مطهر پدرم را غسل دهم.» عرض کردم: «مولای من! در خانه تخت و آب نیست.» دوباره فرمود: «به اندرونی برو و آنچه را که دستور دادم بیاور.» من وارد شدم و با کمال بهت و ناباوری در آنجا تخت و آب آماده دیدم. پس آنها را نزد حضرت بردم و دامنم را بالا-زدم تا آن جناب را در غسل دادن یاری دهم. فرمود: «از اینجا کنار برو! کسانی در این جا هستند که مرا در غسل دادن یاری می‌دهند.» من کنار رفتم تا آن که حضرت جواد علیه‌السلام از غسل دادن بدن مطهر فارغ شد. سپس به من فرمود: «به اندرون خانه برو و زنبیلی را که در آن کفن و حنوط پدرم در آن است بیاور.» پس به اندرونی شدم و ناگاه در آنجا زنبیلی را یافتم که کفن [صفحه ۶۶] و کافور داخل آن بود و هرگز قبلا-آن را ندیده بودم. زنبیل را برداشته و خدمت امام علیه‌السلام آوردم، آن حضرت بدن را حنوط و کفن کرد و سپس بر جنازه‌ی پدر نماز خواند، آنگاه به من فرمود: «برو و تابوت را بیاور.» گفتم: «تابوت شکسته است آیا آن را برای اصلاح نزد نجار ببرم؟» فرمود: «برو از درون خانه تابوتی را که مهیاست بیاور.» چون رفتم، تابوتی در آنجا دیدم که قبلا ندیده بودم، پس آن را آوردم. حضرت جواد علیه‌السلام جنازه‌ی پدر را در میان آن نهاد و دو رکعت نماز بجا آورد. هنوز از نماز فارغ نگشته بود که تابوت به قدرت خدا از زمین جدا گشت و سقف خانه شکافته شد و تابوت به جانب آسمان پرواز کرد تا آنجا که از نظرها غایب شد. چون نماز حضرت به پایان رسید با اضطراب گفتم: «یابن رسول الله! اگر هم اکنون مأمون بیاید و بدن آن حضرت را از من بخواهد چه کنم؟» فرمود: «آرام باش که بزودی مراجعت خواهد کرد، ای اباصلت! بدان که اگر پیغمبری در مشرق رحلت نماید و وصی او در مغرب وفات کند البته حقتعالی اجساد مطهر و ارواح منور ایشان را در اعلا علیین با یکدیگر جمع می‌نماید.» حضرت در این سخن بود که بار دیگر سقف شکافته شد و تابوت پایین آمد. آنگاه امام جواد علیه‌السلام پدر شهیدش را از تابوت [صفحه ۶۷] برگرفت و بار دیگر در بستر مرگ به گونه‌ای خوابانید که گویا او را غسل نداده‌اند و کفن نکرده‌اند. سپس فرمود: «اکنون در خانه را باز کن تا مأمون داخل شود.» همین که در خانه را باز کردم مأمون را دیدم که با اطرافیانش بر در خانه ایستاده‌اند و قصد ورود دارند. پس مأمون با گریه و زاری وارد خانه شد و دستور داد تا

جنازه را برای دفن، حرکت دهند. [۵۱]. [صفحه ۶۸]

نجات شگفت از زندان مأمون

اباصلت گوید: امام رضا علیه‌السلام پیش از شهادت، از وقایع شگفتی که هنگام دفن او پیش می‌آمد خبر داد که مو به مو ظاهر شد یعنی هنگامی که قبر امام علیه‌السلام حفر شد آب جوشیدن گرفت و سراسر لحد را پر کرد و ماهیان ریزی در آن پدید آمد. من تکه نانی را که از امام علیه‌السلام گرفته بودم ریز کردم و در آب ریختم. ماهی‌های کوچک، نان را خوردند و آنگاه ماهی بزرگی پدید آمد و تمام ماهی‌های ریز را خورد. چون ماهی بزرگ غایب شد دعاهایی را که از امام فرا گرفته بودم خواندم. در آن هنگام آب فروکش کرد. مأمون تعجب‌زده گفت: «علی بن موسی پیوسته کرامات و عجایبی را در حال حیاتش به ما نشان می‌داد و اکنون نیز پس از مرگش عجایبی را نشان داد.» و آنگاه به من گفت: «آن دعاهایی را که خواندی به من تعلیم ده.» گفتم: «همه‌ی آنها را فراموش کرده‌ام.» و راست گفته بودم ولی مأمون باور نکرد و مرا به زندان افکند و به مرگ تهدید نمود. [صفحه ۶۹] مدت یک سال در زندان به سر بردم و دلم از اوضاع زمان تنگ شده بود، و شبی از ناراحتی خوابیدم و تا صبح عبادت کرده و خدا را به حق اهلیت سوگند دادم که مرا از زندان مأمون رهایی بخشد. پس از طلوع فجر، هنوز مشغول دعا بودم که مولایم امام جواد علیه‌السلام به زندان آمد و فرمود: «ای اباصلت! مثل این که دلت تنگ شده است؟» جواب دادم: «آری.» حضرت فرمود: «اگر دعاها و مناجاتی را که امشب انجام دادی قبلاً نیز انجام داده بودی، خداوند زودتر نجات می‌داد، هم اینک بلند شو، خداوند تو را از این زندان خلاص کرد!» آنگاه با دست‌های مبارکش بر غل و زنجیری که بر من بود زد و آنها را باز کرد. گفتم: «کجا برویم با آن که پاسبان‌ها و نگهبانان در کنار در ایستاده‌اند، چگونه درهای بسته را باز کنیم؟» حضرت جوادالائمه فرمودند: «آنها تو را نمی‌بینند و دیگر نمی‌توانند تو را دستگیر کنند. آنگاه دستم را گرفت و در برابر چشمان نگهبانانی که ما را می‌دیدند ولی قادر به سخن نبودند، مرا بیرون برد و فرمود: «اباصلت! می‌خواهی در کجا زندگی کنی؟» گفتم: «در خانه‌ی خودم در هرات.» حضرت فرمودند: «عبای خود را به صورتت بپوشان.» [صفحه ۷۰] آنگاه حضرت دست اباصلت را گرفت و در یک لحظه و با یک گام او را به هرات و آغوش خانواده‌اش رسانید و فرمود: «دیگر مأمون به تو دسترسی نخواهد داشت و ناگهان از چشم اباصلت پنهان و غایب شد.» [۵۲]. [صفحه ۷۱]

بشارت نو

اسحاق بن اسماعیل می‌گوید: در همان سالی که علما و دانشمندان برای تحقیق از امامت امام جواد علیه‌السلام به مدینه رفته بودند، من نیز همراه آنان بودم. [۵۳] و ده سؤال نیز در کاغذی نوشته بودم تا از آن حضرت بپرسم و در آن سال همسرم حامله بود. با خود گفتم اگر امام علیه‌السلام سؤالات مرا پاسخ دهد معلوم می‌شود که او امام راستین شیعیان است، پس از او خواهم خواست که دعا کند تا فرزندم پسر باشد. پس از آن که علمای حاضر پاسخ سؤالات خود را از امام دریافتند، برخاستم و کنار آن حضرت نشستم تا کاغذ سؤالات را به او بدهم. همین که نظر امام به من افتاد بی‌درنگ فرمود: «ای اسحاق! نام پسر تو را احمد بگذار.» پس از بازگشت از سفر از همسرم پسری متولد شد که نام او را احمد گذاشتم. [۵۴]. [صفحه ۷۲]

چشمانم روشن شد

محمد بن میمون می‌گوید: در مکه در آن هنگام که هنوز امام رضا علیه‌السلام به خراسان نرفته بود، به محضر آن حضرت رسیدم، عرض کردم: «می‌خواهم به مدینه بروم نامه‌ای برای فرزندت امام جواد علیه‌السلام در مورد من بنویس و مرا سفارش نما (تا از لطف

و عنایت او برخوردار گردم).» امام رضا علیه‌السلام تبسمی فرمود و نامه‌ای نوشت و به من داد، من آن نامه را به مدینه آوردم، و در آن وقت از هر دو چشم نابینا شده بودم، به خانه‌ی حضرت جواد علیه‌السلام رفتم، خدمتکار خانه به نام موفق، حضرت جواد علیه‌السلام را که (در آن هنگام کودک شیرخوار بود) در گهواره نهاد، من نامه را به موفق دادم، حضرت جواد علیه‌السلام به موفق فرمود: «نامه را بگشا.» او نامه را گشود و در برابر چشم حضرت جواد علیه‌السلام قرار داد، حضرت جواد علیه‌السلام به آن نامه نگریست و به من فرمود: «یا محمد ما حال بصرک؟» «ای محمد! چشمت چطور است؟» [صفحه ۷۳] عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به چشم درد مبتلا شده‌ام و هر دو چشمم چنان که می‌بینی نابینا شده است.» حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: «نزدیک من بیا.» نزدیک رفتم، دستش را دراز کرد و بر چشم کشید، هماندم چشمانم سلامتی خود را باز یافتند و بینا شدند. پس دست و پای حضرت جواد علیه‌السلام را بوسیدم، و در حالی که بینا بودم از محضرش بیرون آمدم. [۵۵]. [صفحه ۷۴]

او هم به آرزویش رسید

محمد بن سهل قمی گفت: در سفری که به مدینه داشتم خدمت حضرت امام جواد علیه‌السلام رسیدم و آرزو داشتم تا لباسی را از آن حضرت به عنوان تبرک مطالبه کنم، ولی فرصت مناسب پیش نیامد، لذا با آن حضرت خداحافظی کردم و از منزلش خارج شدم. در آن حال تصمیم گرفتم نامه‌ای برای امام علیه‌السلام بنویسم و در آن لباسی از آن حضرت تقاضا کنم. نامه را نوشتم و آنگاه به مسجد رفتم. پس از دو رکعت نماز و استخاره به قلبم آمد که نامه را نفرستم و موجبات ناراحتی امام را فراهم نیاورم، از این رو نامه را پاره کردم و از مدینه به قصد بازگشت به وطن بیرون آمدم. هنوز مقداری راه نپیموده بودم که قاصدی را دیدم که از افراد می‌پرسید: «محمد بن سهل قمی کیست؟» تا این که نزد من آمد و چون مرا شناخت گفت: «مولای تو محمد بن علی هدیه‌ای برای تو فرستاده است.» و آنگاه بقچه‌ای را به من داد و رفت. چون نگاه کردم دیدم دو لباس مرغوب و نرم در میان آن [صفحه ۷۵] است! محمد بن سهل آن لباس‌ها را تا آخر عمر با خود داشت و چون دار دنیا را وفات گفت، پسرش احمد، او را با همان دو لباس کفن کرد. [۵۶]. [صفحه ۷۶]

آگاهی از دل‌ها

محمد بن علی هاشمی، یکی از مخالفان ولایت گوید: بامداد روزی که امام جواد علیه‌السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم و در آن شب دارویی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و من نخستین کسی بودم که در آن صبح خدمتش رسیدم و نمی‌خواستم آب طلب کنم. امام علیه‌السلام به چهره‌ی من نگاه کرد و فرمود: «به گمانم تشنه‌ای!» جواب دادم: «آری.» فرمود: «ای غلام برای ما آب آشامیدنی بیاور.» من با خودم گفتم: «اکنون آب مسموم می‌آورند.» از این جهت اندوهگین و پریشان شدم. غلام آمد و آب آورد. حضرت به چهره‌ی من تبسمی نمود و فرمود: «ای غلام آب را به من بده.» آن را گرفتم و آشامیدم (تا من یقین کنم که مسموم نیست). سپس به من داد، و من آن را آشامیدم. بار دیگر تشنه شدم و باز کراهت داشتم که آب بخواهم آن حضرت فرمود: «باز هم تشنه شدی؟» [صفحه ۷۷] جواب دادم: «بلی.» و غلام بار دیگر آب آورد. به خیالم افتاد که قطعا این بار آب مسموم آورده‌اند، لذا از نوشیدن آب وحشت کردم. در آن حال امام علیه‌السلام جام را گرفت و قدری آشامید و سپس باقیمانده را به من داد در حالی که تبسم می‌فرمود. محمد می‌گوید: با دیدن این قضیه باور کردم که عقیده‌ی شیعیان درباره‌ی وی صحیح است که او از دل‌های مردم و اسرار نهانی آگاهی دارد. [۵۷]. [صفحه ۷۸]

درخت خشکیده به بار نشست!

در سفری که امام جواد علیه‌السلام از بغداد به سوی مدینه خارج می‌شد گروهی از مردم، آن حضرت را بدرقه می‌کردند، وقتی که به خیابان باب الکوفه رسیدند غروب فرا رسیده بود، آن حضرت برای نماز به مسجدی که در آنجا بود (به نام مسجد مسیب) رفت، در حیاط آن مسجد درخت سدری بود که خشک شده بود، امام علیه‌السلام برای وضو آب طلبید و کوزه‌ای که در آن آب بود آوردند، آن حضرت در پای آن درخت سدر وضو گرفت و سپس وارد شبستان مسجد شد، و نماز مغرب را به جماعت خواند، در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی نصر را تلاوت فرمود و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره‌ی توحید را قرائت کرد، پس از نماز اندکی نشست و ذکر خدا گفت، سپس برخاست و از شبستان مسجد بیرون آمد. وقتی در حیاط مسجد به درخت سدر رسید، مردم دیدند آن درخت سبز و خرم شده و میوه‌اش را (که همانند عناب قبل از سرخ شدن است) بسیار زیبا و فراوان داده است، پس شگفت‌زده شدند و چون از آن خوردند آن را شیرین و خالص یافتند، آنگاه در همان مکان [صفحه ۷۹] مردم با امام جواد علیه‌السلام وداع نمودند و آن حضرت به مدینه رفت و همچنان در مدینه ماندگار شد، تا وقتی که معتمم عباس آن حضرت را به بغداد فراخواند. [۵۸]. [صفحه ۸۰]

طی الارض

علی بن خالد می‌گوید: در زمان خلافت معتمم شخصی را به اتهام آن که ادعای پیامبری کرده است با بند آهنین به گوشه‌ی زندان افکندند، من که کنجکاو شده بودم برای ملاقات او بدانجا رفتم و دربان را چیزی دادم تا مرا نزد او راه دهد. چون زندانی را دیدم و اندکی با او صحبت کردم دانستم که مردی است در کمال فهم و فراست ذهن و کیاست. پرسیدم: «تو کیستی و چه ادعایی داری؟» گفت: «من اهل شام هستم و سالها در مسجدی که محل سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود به عبادت مشغول بودم، روزی رو به قبله نشسته بودم و به ذکر حق تعالی مشغول بودم که ناگاه شخص جوانی پیش روی من پدید آمد و گفت: برخیز برویم. پس برخاستم و همراه او راهی شدم، چون مقداری حرکت کردیم خود را در مسجد کوفه دیدم. گفت: این جا را می‌شناسی؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است. [صفحه ۸۱] پس او به نماز ایستاد و من هم بدو اقتدا کردم و چون از نماز فارغ شدیم از مسجد خارج گشتیم، هنوز چند قدمی نرفته بودم که خود را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه دیدم، با هم به روضه‌ی مبارکه وارد شدیم. او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و من نیز سلام کردم. او به نماز ایستاد و من نیز مشغول نماز شدم. پس از ادای نماز بیرون آمدم، باز چند قدمی نرفته، خود را در مکه مکرمه دیدم! فرمود: اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: آری، این جا مکه است. و به طواف مشغول شدیم، آنگاه از مکه بیرون آمدم و ناگاه خود را دوباره در مسجد رأس الحسین یعنی همان جای اول دیدم. از این حال در شگفت بودم تا آن که سال دیگر در همان اوقات، آن شخص آمد و دیگر بار مرا برای زیارت اماکن متبرکه همراه برد و چون خواست از من جدا شود او را قسم دادم و گفتم: تو را سوگند می‌دهم به حق آن کسی که چنین توانی به تو داده است که خود را معرفی کنی. فرمود: «من محمد بن علی بن موسی (حضرت جواد علیه‌السلام) می‌باشم.» روز دیگر این جریان را با دوستان خود در جلسه‌ای در میان گذاشتم ولی آنان این خبر را افشا کرده و به وزیر معتمم (محمد بن عبدالملک زیات) اطلاع دادند. او نیز مرا به جرم ادعای نبوت دستگیر کرد در حالی که چنین ادعایی ندارم و حقیقت امر را برای او شرح دادم ولی او به استهزاء گفت: او را [صفحه ۸۲] آزار کنید تا یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه و آنگاه دوباره به شام باز گردد.» علی بن خالد می‌گوید: در یکی از روزهای دیگر که به ملاقات زندانی رفتم نگهبانان را دیدم که مضطرب و پریشانند. گفتم: «چه شده است؟» گفتند: «آن زندانی، دیشب غائب شده با آن که با غل و زنجیر بسته شده بود. معلوم نیست به

زمین فرو رفته یا به آسمان رفته است.» من دانستم که او از انفاس قدسیه‌ی حضرت جواد الائمه علیه‌السلام آزادی یافته است. [۵۹].
[صفحه ۸۳]

جزای گستاخی

در زمان امام جواد علیه‌السلام شخصی که عمر بن فرج نام داشت به خاطر نفوذی که در حکومت طاغوتی بنی‌عباس داشت مدتی فرماندار مدینه شد. او فردی چپاولگر و ستمگر و اهل دزدی و رشوه بود او در دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بسیار سرسخت بود و حتی روزی با کمال وقاحت به امام جواد علیه‌السلام گفت: «به گمانم تو مست هستی؟» حضرت علیه‌السلام فرمود: «پروردگارا تو خود آگاهی که من امروز را برای رضای تو روزه داشته‌ام ولی طعم خسارت و خواری و اسیری را به این مرد گستاخ بچشان.» طولی نکشید که متوکل بر او غضب کرد و دستور داد به عنوان مالیات صد و بیست هزار دینار از او و صد و پنجاه هزار دینار از برادرش گرفتند و مرتبه‌ی دیگر که بر او غضب کرد، دستور داد تا شش هزار پس گردنی بر او زدند! و بار سوم که بر او غضب کرد دستور داد او را کشان‌کشان به زندان بغداد ببرند تا در همانجا بمیرد. [۶۰]. [صفحه ۸۴]

مسخره‌گر فلج شد

«محمد بن ریان» می‌گوید: مأمون هر نیرنگی که داشت برای امام جواد علیه‌السلام به کار برد (تا آن حضرت را آلوده و دنیا طلب جلوه دهد) ولی چیزی دستگیرش نشد. چون عاجز شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد - دستور داد - دو بیست دختر از زیباترین کنیزان رومی و اندلسی را با بهترین لباس‌های رنگارنگ و فاخر، زینت کرده و به هر یک از آنان جامی که در آن گوهری (مثلاً یک سکه‌ی طلا) بود داد، تا وقتی که حضرت جواد علیه‌السلام بر روی صندلی دامادی نشست، آن دختران یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به حضرت تقدیم کنند و جام‌هایی از زر بر سر عروس و داماد بپاشند ولی امام جواد علیه‌السلام به هیچ یک از آن دختران زیبا و گوهرها توجه نکرد. در همان مجلس یک نفر ترانه‌خوان و تارزن بود که «مخارق» نام داشت و دارای ریش بلندی بود، مأمون او را طلبید و از او خواست کاری کند که امام جواد علیه‌السلام از آن حالت معنوی بیرون آید و دلش به امور مادی سرگرم شود. [صفحه ۸۵] مخارق گفت: «اگر محمد بن علی به چیزی از امور دنیا مشغول باشد، من او را آن گونه که تو بخواهی به سوی دنیا می‌کشانم.» آنگاه در برابر امام جواد علیه‌السلام آمد و نشست، نخست مانند الاغ عرعر کرد، سپس به زدن ساز و تار مشغول شد و اهل مجلس را به خود جلب کرد ولی امام جواد علیه‌السلام ابتدا به او توجه نکرد و حتی به چپ و راست خود هم نگاه نکرد. وقتی که دید آن ترانه‌خوان بی‌حیا دست‌بردار نیست، بر سر او فریاد کشید و فرمود، «ای ریش‌دراز! از خدا بترس.» مخارق از فریاد امام علیه‌السلام آن چنان وحشت‌زده شد که ساز و تار از دستش افتاد و دستش فلج شد و تا آخر عمر خوب نشد. مأمون جویای حال او شد، وی گفت: «هنگامی که ابوجعفر بر سر من فریاد کشید، آن چنان هراسان و وحشت‌زده شدم که از آن زمان وحشت و ترس همواره در وجود من هست و اصلاً این حالت از وجود من بیرون نمی‌رود.» [۶۱]. [صفحه ۸۶]

محبت امام به حرم رسول خدا

«حسین مکاری» یکی از یاران امام جواد علیه‌السلام می‌گوید: (پس از ازدواج امام علیه‌السلام با ام‌الفضل) [۶۲] در بغداد خدمت آن حضرت که در نزد خلیفه در نهایت جلال بود شرفیاب شدم و زندگیش را مرفه دیدم. در ذهنم خطور کرد: «اینک که امام به این زندگی مرفه رسیده است، هرگز به وطن خود (مدینه) باز نخواهد گشت.» امام علیه‌السلام لحظه‌ای سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و در حالی که رنگش از اندوه زرد شده بود، فرمود: «ای حسین! خوردن نان جوین و نمک خشن در کنار حرم جدم رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من محبوب‌تر است از آنچه اکنون مرا در آن می‌بینی.» [۶۳].

فرازهایی از زندگانی و نمونه‌هایی از مقامات عرفانی حضرت امام جواد

اشاره

«امام رضا (ع) بقدری به فرزندش حضرت جواد (ع) علاقه داشت که طول شب را تا صبح در کنار گهواره‌ی او بسر می‌برد و با سخنانی او را می‌خندانند و شادمان می‌کرد.» «انوار البهیة، محدث قمی، ص ۳۹۵ [صفحه ۱۷]

ولادت شگفت

«حکیمه خاتون» دختر امام کاظم علیه‌السلام می‌گوید: روزی برادرم حضرت رضا علیه‌السلام مرا خواست و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزند مبارک «خیزران» متولد خواهد شد، باید هنگام ولادتش حاضر باشی.» من در خدمت آن حضرت ماندم. شب مرا با خیزران و زنان قابله در اطاقی تنها گذاشت و چراغی برای ما روشن کرد و خود بیرون رفت. چون او را درد زائیدن گرفت چراغ خاموش گردید. ما از خاموشی چراغ اندوهگین شدیم، ناگاه اطاق به نور وجود او روشن گردید، در حالی که آن حضرت را پرده‌ی نازکی احاطه کرده بود و نوری از آن نوزاد ساطع شد که تمام حجره را منور و روشن نمود. در این وقت امام رضا علیه‌السلام وارد شد و نوزاد را بلند کرد و در گوش‌های او اذان و اقامه گفت و سپس در گهواره نهاد و به من فرمود: «ای حکیمه در کنار گهواره باش.» روز سوم دیدم حضرت جواد علیه‌السلام چشمانش را به سوی [صفحه ۱۸] آسمان دوخت، آنگاه نظری به جانب راست و چپ خویش نمود و فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله.» حکیمه گوید: من هراسان و وحشت‌زده شدم و دوان دوان به محضر امام رضا علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: «از این نوزاد سخنانی بس شگفت شنیدم و چون حال طفل را برای امام بیان داشتم حضرت فرمود: «آنچه بعد از این، از عجایب احوال او مشاهده خواهی نمود، بیش از آن چیزی است که اکنون مشاهده کردی.» [۴]. [صفحه ۱۹]

مولود پر خیر و برکت

«ابویحیای صنعانی» می‌گوید: روزی در محضر امام رضا علیه‌السلام بودم، در آن هنگام فرزندش ابوجعفر (امام جواد علیه‌السلام) را که خردسال بود آوردند، امام علیه‌السلام فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکه علی شیعتنا منه.» [۵]. «این مولودی است که برای شیعیان ما، با برکت‌تر از او زاده نشده است.» نیز دو تن از شیعیان به نام‌های «ابن اسباط» و «عباد بن اسماعیل» می‌گویند: در محضر امام رضا علیه‌السلام بودیم که ابوجعفر را آوردند، عرض کردیم: «این همان مولود پر خیر و برکت است؟» حضرت فرمود: «بله، این همان مولودی است که در اسلام با برکت‌تر از او زاده نشده است.» [۶]. [صفحه ۲۰] آری. تولد حضرت جواد علیه‌السلام در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد، چرا که امام رضا علیه‌السلام تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده بود و چون احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاکی از آن بود که امامان معصوم دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه‌السلام خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضا علیه‌السلام هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را زیر سؤال می‌برد چرا که واقفیه (یعنی کسانی که در امامت امام کاظم علیه‌السلام توقف کرده بودند) نیز این موضوع را دستاویز قرار داده و امامت حضرت رضا علیه‌السلام را انکار می‌کردند. گواه این معنا اعتراض «ابن قیاما» یکی از سران واقفیه بوده است که طی نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشت: «چگونه ممکن است که تو امام باشی و حال آن

که فرزندی نداری؟! امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «و ما علمک انه لا يكون لی ولد؟ والله لا يمضى الأيام والليالي حتى يرزقني ولدا ذكرا يفرق به بين الحق و الباطل.» «از کجا می‌دانی که من دارای فرزند نخواهم شد. سوگند به خدا بیش از چند روز نمی‌گذرد که خداوند پسری به من عطا می‌کند که حق را از باطل جدا می‌کند.» [۷]. [صفحه ۲۱]

داوری قیافه‌شناسان

گفته شد که امام رضا علیه‌السلام تا سن ۴۷ سالگی صاحب فرزندی نشده بود و همین امر موجب تفرقه افکنی و شبهه پراکنی عده‌ای فریب خورده شده بود تا نسبت به شباهت حضرت جواد علیه‌السلام به امام رضا علیه‌السلام القاء شبهه کنند و حتی ناجوانمردانه تهمت زدند که حضرت جواد علیه‌السلام فرزند آن حضرت نیست. امام هشتم علیه‌السلام فرمود: «او فرزند من است.» آنها گفتند: «اگر چنین است پس چرا صورت او گندمگون است و اگر راست می‌گویی قیافه‌شناسان [۸] را به داوری می‌گیریم. حضرت از روی ناچاری فرمود: «من به دنبال قیافه‌شناسان نمی‌فرستم، شما خود در پی آنان بفرستید اما به آنان نگویید برای چه دعوتشان کرده‌اید.» یک روز بر اساس دعوت قبلی عموها، برادران، خواهران و [صفحه ۲۲] کلیه وابستگان امام رضا علیه‌السلام در باغی نشستند و آن حضرت لباس گشاد کشاورزی به تن کرد و کلاهی بر سر و بیلی به دست گرفت و در گوشه‌ای از باغ مشغول کار شد، گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد. آنگاه حضرت جواد علیه‌السلام را آوردند و در میان گروهی از بستگانش نشاندهند، آنگاه قیافه‌شناسان را وارد باغ کردند و از آنان خواستند تا پدر وی را از میان آن جمع شناسایی کنند. قیافه‌شناسان قیافه‌ها را با دقت دیدند و گفتند: «پدر این پسر در میان این گروه حاضر نیست اما این مرد عمومی پدرش و این عمومی خودش و این زن، عمه او می‌باشد. اگر پدرش نیز در اینجا باشد باید آن شخص باغبان باشد چرا که ساق‌های هر دو به یک گونه است. چند لحظه بعد امام رضا علیه‌السلام نزد آنان آمد، قیافه‌شناسان همین که چهره‌ی آن حضرت را دیدند فریاد بر آوردند: «هذا ابوه.» «این مرد پدر این کودک است.» در آن حال علی بن جعفر (عموی والا قدر امام رضا علیه‌السلام) از جا برخاست و بوسه بر لب‌های حضرت جواد علیه‌السلام زد و عرض کرد: «گواهی می‌دهم که تو در پیشگاه خدا امام ما هستی.» [۹]. امام رضا علیه‌السلام از مشاهده‌ی آن حال به گریه افتاد و فرمود: [صفحه ۲۳] «یا عم! الم تسمع آبی و هو يقول، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، «بابی ابن خیرة الاماء النویبة الطیبة...» «عمو جان! مگر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از زبان پدرم نشنیده‌ای که فرمود: «پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان، که از اهالی نوبه [۱۰] و بسیار پاک سرشت است...» آیا آن پسر که جدم از او خبر داده جز از نسل من خواهد بود؟» علی بن جعفر گفت: «آری، فدایت شوم، راست می‌گویی.» [صفحه ۲۴]

امام خردسال

از آنجا که حضرت جواد علیه‌السلام نخستین امامی بود که در کودکی به منصب امامت رسید [۱۱]، طبعاً نخستین سؤال که در هنگام مطالعه‌ی زندگی آن حضرت به نظر می‌رسد، این است که چگونه یک کودک خردسال می‌تواند مسؤولیت حساس و سنگین امامت و پیشوایی مسلمانان را برعهده بگیرد؟ آیا ممکن است انسانی در چنین سنی به آن حد کمال برسد که بتواند حجت خدا و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی زمین باشد؟ و آیا در امتهای پیشین چنین چیزی سابقه داشته باشد. داستان‌های زیر به این سؤال پاسخ می‌دهد. از صفوان بن یحیی نقل شده که به امام رضا علیه‌السلام گفتم: «قبل از ولادت حضرت جواد علیه‌السلام هر گاه از جانشین شما سؤال می‌کردیم می‌فرمودید: «به زودی خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که امام پس از من است.» اکنون اگر (خدای نکرده) شما از دنیا بروید، باید به چه کسی مراجعه کنیم؟» امام علیه‌السلام (به حضرت جواد علیه‌السلام اشاره کرد و) فرمود: «به این [صفحه ۲۵] پسر مراجعه نمایید.» گفتم: «فدایت شوم، او سه سال بیشتر ندارد!» امام

علیه‌السلام فرمود: «و ما یضربه من ذلک، فقد قام عیسی بالحجّه و هو ابن ثلاث سنین.» [۱۲]. «کودک بودن او مانعی برای امامتش نیست. همانا عیسی علیه‌السلام (در گهواره بود که پیغمبر شد و) در میان مردم در سه سالگی رسماً آغاز نبوت نمود.» نیز علی بن اسباط، می‌گوید: روزی به محضر امام جواد علیه‌السلام رسیدم، در ضمن دیدار، به سیمای حضرت خیره شدم تا قیافه‌ی او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر برای ارادتمندان آن حضرت بیان کنم. درست در همین لحظه امام جواد علیه‌السلام که گویی تمام افکار مرا خوانده بود، در برابر من نشست و به من توجه کرد و فرمود: «ای علی بن اسباط! کاری که خداوند در مسأله‌ی امامت انجام داده، مانند کاری است که در مورد نبوت انجام داده است. خداوند درباره‌ی حضرت یحیی علیه‌السلام می‌فرماید: «ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم.» [۱۳]. و درباره‌ی حضرت یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: «هنگامی که او به [صفحه ۲۶] حد رشد رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم.» [۱۴]. و درباره‌ی حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید: «و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم.» [۱۵]. بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند، علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت را در دوران کودکی نیز عطا کند.» [۱۶]. [صفحه ۲۷]

تقی یعنی چه؟

در مجمع البحرین آمده است: «سمی محمد الجواد، «التقی» لأنه اتقی الله تعالی فوقیه شر المأمون اذ دخل علیه باللیل و هو سکران، فضربه حتی ظن أنه قتله، فوقیه الله تعالی شره.» «امام جواد علیه‌السلام را «تقی» نامیدند زیرا خداوند او را از شر مأمون حفظ کرد در هنگامی که شبانه با حالت مستی به بستر او هجوم آورد و ضربات پی در پی شمشیر را بر امام وارد ساخت به گونه‌ای که گمان کرد حضرت را به قتل رسانده است ولی خداوند متعال امام را از شر مأمون حفظ نمود.» [۱۷]. [صفحه ۲۸]

بحران اعتقادی

زمانی که امام رضا علیه‌السلام به شهادت رسید، حضرت جواد علیه‌السلام شش ساله بود. در این هنگام شیعیان در بغداد و سایر شهرها در حیرت و سرگردانی فرو رفتند چرا که سن امام نخواستگی را بسیار کم شمردند. بدین منظور بزرگان شیعه در خانه «عبدالرحمن بن حجاج» اجتماع کردند و در سوگ حضرت رضا علیه‌السلام به گریه و اندوه پرداختند. «یونس بن عبدالرحمن» گفت: «گریه و زاری سودی ندارد، برخیزید و فکری کنید که تا زمان بزرگ شدن این کودک (ابوجعفر) حجت الهی چه کسی خواهد بود و مسائل و احکام را از که باید پرسید؟!» در این هنگام «ریان بن صلت» از جای برجست و گلوی یونس را گرفت و سیلی به صورت او زد و با خشم فریاد زد: «تو نزد ما تظاهر به ایمان می‌کنی و شرک خود را پنهان می‌داری؟! اگر امامت او از جانب خداوند باشد حتی اگر طفل یک روزه باشد مثل پیرمرد صدساله خواهد بود و اگر از جانب خداوند منصوب نباشد حتی اگر صد ساله باشد چون یکی از ما خواهد [صفحه ۲۹] بود.» پس جماعت رو به یونس کرده او را توبیخ و سرزنش نمودند. [۱۸]. در همان سال در موسم حج هشتاد نفر از فقها و علمای بزرگ بغداد و سایر شهرها به قصد دیدار ابوجعفر علیه‌السلام عازم مدینه شدند. در آن حال عبدالله بن موسی الکاظم (عموی حضرت جواد علیه‌السلام) بر آنان وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصی به پا خاست و گفت: «این است پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین حضرت رضا علیه‌السلام، هر کس هر چه می‌خواهد سؤال کند!» چند نفر از حاضران سؤالاتی کردند ولی او پاسخ‌های نادرستی داد! شیعیان بسیار مغموم و مهموم شدند و برخاستند که بروند. ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و «موفق» (خادم خانه) وارد شد و گفت: «بنشینید! اینک ابوجعفر الجواد علیه‌السلام داخل می‌شود، برخیزید و استقبال نمایید.» پس حضرت جواد علیه‌السلام در کمال اجلال، داخل شد، همه بپا خواستند و از وی استقبال کرده، سلام دادند. امام علیه‌السلام با عزت و شکوه خاص امامت جلوس فرمود و [صفحه ۳۰] حاضران همگی ساکت و صامت

شدند. آنگاه سؤالاتی را که از عموی امام پرسیده بودند از حضرت سؤال کردند و جواب‌های کافی و وافیه شنیدند. از اینرو بسیار شادمان و خوشنود شدند و امام را دعا کردند و بسیار ستودند و از عموی حضرت گلایه کردند. امام جواد علیه‌السلام خطاب به عموی فرمود: «یا عم! انه عظیم عند الله ان تقف غدا بین یدیہ فبقول لک لم تفت عبادی بما لم تعلم و فی الأمه من هو اعلم منك.» «وای بر تو عمو! نزد خداوند بسیار بزرگ است که فردای قیامت در پیشگاه او حاضر شوی و به تو بگوید: «با آن که در میان امت، داناتر از تو وجود داشت چرا (از روی هوای نفس) بندگان مرا با فتواها و سخنان دروغین خود فریفتی؟» [۱۹]. [صفحه ۳۱]

تواضع علی بن جعفر

«محمد بن حسن بن عماد» گوید: من دو سال نزد «علی بن جعفر» (عموی امام رضا علیه‌السلام) بودم، او احادیث و اخباری را که از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیده بود برای شیعیان نقل می‌کرد و آنان را درس می‌گفت و من می‌نوشتم. روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم که ابوجعفر، امام جواد علیه‌السلام (که کودک بود) در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او وارد شد. همین که چشم علی بن جعفر به او افتاد فوراً برجست و پای برهنه بدون رداء نزد او رفت و دستش را بوسید و بسیار احترامش کرد. ابوجعفر علیه‌السلام به او فرمود: «ای عمو، بنشین، خدایت رحمت کند.» او گفت: «آقای من، چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی؟!» تا آن که امام جواد علیه‌السلام بعضی از مواعظ و سخنان را با عموی خویش مطرح نمود و آنگاه به سوی در مسجد حرکت کردند. در این حال علی بن جعفر پیش دوید و کفش‌های حضرت [صفحه ۳۲] را جلوی پای او جفت نمود و چون حضرت را بدرقه کرد، به مجلس درس خود بازگشت. هنگامی که علی بن جعفر در جایگاه خود نشست، اصحابش او را سرزنش کرده، می‌گفتند: «شما عموی پدر او و مردی عالم هستید و با این سن پیری و محاسن سفید نباید در برابر کودکی که هنوز به سن تکلیف نرسیده است این گونه رفتار کنید و خود را کوچک و حقیر نمایید!» او ناگاه برآشفت و دست به محاسن خود گرفت و گفت: «فما حیلتی ان کان الله رأی ذاک لهذا اهلا و لم یر هذه الشیبه لهذا اهلا نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد.» «خاموش باشید، اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه به خدا از سخن شما، من بنده‌ی او هستم.» [۲۰]. قبر علی بن جعفر، بنا به نقل علامه مجلسی در شهر قم (انتهای خیابان چهار مردان، گلزار شهدا) می‌باشد. [صفحه ۳۳]

کودکی امام جواد

امام نهم با آن که کودکی خردسال بود که پدرش از جهان درگذشت با این حال هرگز بازی‌ها و کارهای کودکانه و عبث از او دیده نشد، بلکه او مظهر شکوه و جلال و صاحب عزت و اقتدار بود. علی بن حسان می‌گوید: مقداری اسباب‌بازی کودکانه که بعضی از آنها از نقره‌ی گرانبه‌ایم بود با خود برداشتم تا به حضرت جواد علیه‌السلام که کودکی خردسال بود هدیه نمایم. چون به محضرش رسیدم سلام کردم، او جواب سلام مرا داد ولی چهره‌اش گرفته و ناراحت بود. به من نفرمود بنشین، اما من به نزدیکش رفتم. ناگاه اسباب‌بازی‌ها از جیبم به زمین افتاد. آن حضرت با نگاهی آنچنان تند به من نگریست که وجود مرا ترس فرا گرفت. آنگاه اسباب‌بازی‌ها را به چپ و راست انداخت و فرمود: «ما لهذا خلقنی الله، ما انا و اللعب؟» [صفحه ۳۴] «خداوند مرا برای بازی نیافریده، مرا به بازی‌های کودکانه چکار؟» علی بن حسان گوید: من با شرمندگی عذرخواهی کردم و از محضرش بیرون آمدم. [۲۱]. [صفحه ۳۵]

مشت مأمون باز شد

یکسال پس از شهادت امام رضا علیه‌السلام مأمون به بغداد آمده و امام جواد علیه‌السلام را نیز به اجبار از مدینه فرا خواند. روزی مأمون بر اسب سوار شد و با عده‌ای از یارانش برای شکار بیرون رفت. در مسیر حرکتش عده‌ای از کودکان مشغول بازی بودند و امام جواد علیه‌السلام هم در کناری ایستاده بود و به بازی کودکانی آن اطفال نگاه می‌کرد. بچه‌ها همین که خلیفه را با آن شکوه و هیبت و غرور دیدند، همه پراکنده شده و گریختند ولی آن حضرت بی‌اعتنا در جای خود ایستاد، گویا هیچ حادثه‌ای رخ نداده است. مأمون از جرأت آن کودک حیران شد، پس به او نزدیک شد و گفت: «چرا مثل کودکان دیگر فرار نکردی؟!» حضرت فرمود: «راه عبور تنگ نبود تا من کنار روم و راه را باز کنم و جرم و خطایی هم ندارم تا از تو بترسم و فرار کنم! تو هم که به افراد بی‌گناه ضرری نخواهی رساند.» مأمون با شگفتی پرسید: «نام تو چیست؟ و پسر کیستی؟! گفت: «من محمد پسر علی بن موسی الرضا هستم.» [صفحه ۳۶] مأمون راهش را گرفت و به شکار رفت و در شکارگاه نظرش بر دراجی افتاد، پس باز شکاری خود را به پرواز درآورد تا آن پرنده را صید کند. هنگامی که «باز» برگشت ماهی کوچکی را صید کرده بود که هنوز آثار حیات در او موجود بود. مأمون بسیار تعجب کرد از این که باز قادر بر شکار ماهی نیست و در آن نزدیکی رودخانه و ماهی نبود، پس آن ماهی را بدست گرفت و از شکارگاه برگشت. هنگام مراجعت دوباره کودکان را دید. این بار نیز تمام کودکان، غیر از امام جواد علیه‌السلام پراکنده شدند. مأمون نزد او رفت و در حالی که دستهایش را مشت کرده بود، پرسید: «این چیست که در دست گرفته‌ام؟» حضرت علیه‌السلام فرمود: «خداوند متعال به قدرت کامله‌ی خود دریاهایی خلق کرده که ابرها از آن دریاها بلند می‌شوند و ماهیان ریزه‌ای، با ابرها از آن دریاها به آسمان بالا می‌روند و بازهای شکاری پادشاهان، آن‌ها را شکار می‌کنند و پادشاهان، آن ماهیان را در کف دستشان پنهان کرده تا سلاله‌ی نبوت را با آن امتحان کنند.» [۲۲]. مأمون تا این خبر غیبی شگفت‌انگیز را شنید، گفت: «انت ابن الرضا حقا.» «حقا که تو فرزند علی بن موسی الرضا هستی و از فرزند آن [صفحه ۳۷] بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست.» نقل است که در این واقعه حضرت جواد علیه‌السلام یازده ساله بود. پس مأمون آن حضرت را طلبید و تصمیم به تزویج دخترش به آن حضرت گرفت. [۲۳]. [صفحه ۳۸]

یادی از مظلومیت مادر

«زکریا بن آدم» از اصحاب و یاران امام رضا علیه‌السلام گوید: روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم که حضرت جواد علیه‌السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سن مبارکش از چهار سال کمتر بود. پس آن جناب دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به جانب آسمان بلند کرد و مدت زیادی در فکر فرو رفت. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «جان من فدای تو باد، برای چه منظوری این قدر فکر می‌کنی؟» فرمود: «به یاد مظلومیت مادرم افتادم و فکرم در مورد آن مصیبت‌هایی بود که بر سر مادرم زهرا علیهاالسلام آوردند.» آنگاه فرمود: «اما والله لأخرجهما ثم لأذرنهما ثم لاسفنهما فی الیم نسفا.» «به خدا سوگند، آن دو نفر را از قبرهایشان خارج کرده و بدنهایشان را به آتش می‌کشم، آنگاه خاکسترشان را به دریا می‌ریزم.» [صفحه ۳۹] پس حضرت رضا علیه‌السلام او را نزدیک خود طلبید و مابین دیدگان او را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم فدای تو باد، تویی شایسته برای امامت.» [۲۴]. [صفحه ۴۰]

وداع جانسوز با پدر

در همان سالی که حضرت رضا علیه‌السلام با اکراه و به دستور مأمون عازم خراسان بود همراه پسرش امام جواد علیه‌السلام برای انجام حج عمره به مکه رفتند. «موفق» خدمتکار امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: حضرت جواد علیه‌السلام را کنار حجر اسماعیل دیدم که به راز و نیاز مشغول است. امام رضا علیه‌السلام پس از طواف وداع، نزد فرزندش آمد و فرمود: «ای محبوب دلم، برخیز!»

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: «نمی‌خواهم از این مکان جدا شوم». فرمود: «چرا ای حبیب من!» امام جواد علیه‌السلام پاسخ داد: «چگونه برخیزم با این که شما خانه‌ی کعبه را طوری وداع گفתי که گویا دیگر باز نخواهی گشت؟!». امام رضا علیه‌السلام مجدداً تقاضای خود را تکرار کرد. پس او همراه پدر برخاست و روانه شد، با آن که در آن هنگام کمتر از پنج سال داشت. [۲۵]. [صفحه ۴۱]

چشمه‌ی جوشان علم و مظهر فضیلت و کمال

وقتی «مأمون» از «طوس» به «بغداد» آمد، نامه‌ای برای حضرت جواد علیه‌السلام فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا علیه‌السلام به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفر اجباری بود. حضرت پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون حضرت را به کاخ خود دعوت کرد و پیشنهاد ازدواج دختر خود «ام الفضل» را به ایشان داد. امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد. مأمون این سکوت را نشانه‌ی رضایت حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد. او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد، ولی انتشار این خبر در بین بنی‌عباس موجی از ناراحتی و خشم را در میان آنان به وجود آورد. بنی‌عباس اجتماع کردند و با لحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: «این چه برنامه‌ای است؟ اکنون که علی بن موسی الرضا از دنیا رفت و خلافت به عباسیان رسیده، باز می‌خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟ بدان که ما نخواهیم [صفحه ۴۲] گذاشت این کار صورت بگیرد، آیا عداوت‌های چند ساله‌ی بین ما را فراموش کرده‌ای؟!». مأمون پرسید: «حرف شما چیست؟» گفتند: «این جوان (یعنی امام جواد علیه‌السلام) کم سن و سال است و از علم و دانش بهره‌ای ندارد». مأمون گفت: «شما این خاندان را نمی‌شناسید، کوچک و بزرگ این‌ها بهره‌ی عظیمی از علم و دانش دارند». مأمون چون این سخنان را بشنید سخت در غضب شد و گفت: «ای پسر عموهای من! اگر از حسب و نسب او می‌گوئید او از همه‌ی شما شرافتمندتر و عالی‌نسبت‌تر است. ابوجعفر بر تمام اهل علم از معاصرین خود برتری دارد. این جوان علوی با این کمی سن اعجوبه‌ی زمان است. او جوانی است که از سرچشمه‌ی علوم غیبی آسمانی سیراب شده و در خاندان وحی و الهام رشد یافته است. او در ادب و آداب دین بر همگان برتری دارد. شما او را کودکی حقیر فرض می‌کنید ولی از عظمت درونی او ناآگاهید. آیا میل دارید او را بشناسید و امتحان کنید؟» گفتند: «آری. ما چند سؤال از فقه شریعت می‌پرسیم، اگر جواب داد اعتراض خود را پس می‌گیریم.» [۲۶]. [صفحه ۴۳]

مناظره‌ی امام با یحیی بن اکثم

«یحیی بن اکثم» یکی از دانشمندان نامدار زمان مأمون بود که شهرت علمی او در رشته‌های گوناگون علوم آن زمان زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق‌العاده‌ای داشت ولی مردی خودپسند و مغرور بود و هر دانشمندی که به دیدار او می‌رفت، آنقدر از علوم گوناگون از وی سؤال می‌کرد تا طرف، به عجز خود در مقابل وی اقرار کند! عباسیان از میان دانشمندان «یحیی بن اکثم» را (بدلیل شهرت وی) انتخاب کردند و مأمون جلسه‌ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد علیه‌السلام ترتیب داد. در آن مجلس یحیی رو به مأمون کرد و گفت: «اجازه می‌دهی سؤالی از این جوان بنمایم؟» مأمون گفت: «از خود او اجازه بگیر.» یحیی از امام جواد علیه‌السلام که در آن وقت هشت‌ساله بود اجازه گرفت. امام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس.» یحیی گفت: «درباره‌ی شخصی که محرم بوده و در آن حال حیوانی را شکار کرده است چه می‌گوئید؟» امام جواد علیه‌السلام فرمود: «آیا این شخص، شکار را در حل (خارج از محدوده‌ی حرم) کشته است یا در حرم (تا چهار فرسخی مکه)؟» [صفحه ۴۴] عالم به حرمت شکار در حال احرام بوده یا جاهل؟ عمداً کشته یا به خطا؟ آزاد بوده یا برده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ برای اولین بار چنین کاری کرده یا برای چندمین بار؟ شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟ از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ؟ باز هم از انجام چنین کاری ابا ندارد یا از

کرده‌ی خود پشیمان است؟ در شب شکار کرده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟! یحیی بن اکثم از این همه فروع که امام برای این مسئله مطرح نمود، متحیر شد و آثار ناتوانی و زبونی در چهره‌اش آشکار گردید و زبانش به لکنت افتاد به طوری که حضار مجلس ناتوانی او را در مقابل آن حضرت نیک دریافتند. مأمون گفت: «خدای را بر این نعمت سپاسگزارم که آنچه من اندیشیده بودم همان شد.» و در همان مجلس عقد ازدواج دخترش با امام علیه‌السلام را اجرا کرد. سپس به بستگان و افراد خاندان خود نظر انداخت و گفت: «آیا اکنون آنچه را که نمی‌پذیرفتید دانستید؟! آنگاه پس از مذاکراتی که در مجلس صورت گرفت، مردم پراکنده شدند و جز نزدیکان خلیفه، کسی در مجلس نماند. مأمون رو به امام جواد علیه‌السلام کرد و گفت: «قربانت گردم خوب [صفحه ۴۵] است احکام هر یک را که در مورد کشتن صید در حال احرام مطرح کردید، بیان کنید تا استفاده کنیم. امام جواد علیه‌السلام فرمود: «بلی، اگر شخص محرم در حل (خارج از حرم) شکار کند و شکارش از پرنده‌گان بزرگ باشد، کفاره‌اش یک گوسفند است و اگر در حرم بکشد کفاره‌اش دو برابر است؛ و اگر جوجه‌ی پرنده‌ای را در بیرون حرم بکشد، کفاره‌اش یک بره است که تازه از شیر گرفته شده باشد؛ و اگر آن را در حرم بکشد هم بره و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد؛ و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد، چنانچه گورخر باشد، کفاره‌اش یک گاو است؛ و اگر شتر مرغ باشد کفاره‌اش یک شتر است؛ و اگر آهو باشد کفاره‌ی آن یک گوسفند است؛ و اگر هر یک از اینها را در حرم بکشد کفاره‌اش دو برابر می‌شود؛ و اگر شخص محرم کاری بکند که قربانی بر او واجب شود، اگر در احرام حج باشد باید قربانی را در «منی» ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در «مکه» قربانی کند؛ کفاره شکار برای عالم و جاهل به حکم، یکسان است، منتها در صورت عمد، (علاوه بر وجوب کفاره) گناه نیز کرده است، ولی در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است. کفاره‌ی شخص آزاد بر عهده‌ی خود اوست و کفاره‌ی برده بر [صفحه ۴۶] عهده‌ی صاحب اوست، و بر صغیر کفاره نیست ولی بر کبیر واجب است؛ و عذاب آخرت از کسی که از کرده‌اش پشیمان است برداشته می‌شود، ولی آن که پشیمان نیست کیفر خواهد شد.» مأمون گفت: «احسنت یا اباجعفر! خدا به تو نیکی کند! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بکنید، همان طور که او از شما پرسید.» در این هنگام ابوجعفر علیه‌السلام به یحیی فرمود: «پرسم؟» یحیی گفت: «اختیار با شماست فدایت شوم، اگر توانستم پاسخ می‌گویم و گرنه از شما بهره‌مند می‌شوم.» ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «به من بگو در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می‌کند و آنگاه حرام است، و چون روز بالا می‌آید آن زن بر او حلال می‌شود، و چون ظهر می‌شود باز بر او حرام می‌شود، و چون وقت عصر می‌رسد بر او حلال می‌گردد، و چون آفتاب غروب می‌کند بر او حرام می‌شود، و چون وقت عشاء می‌شود بر او حلال می‌گردد و چون شب به نیمه می‌رسد بر او حرام می‌شود، و به هنگام طلوع فجر بر وی حلال می‌گردد؟ این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می‌شود؟» یحیی گفت: «نه به خدا قسم، من به پاسخ این پرسش راه نمی‌برم، و سبب حرام و حلال شدن آن زن را نمی‌دانم، اگر صلاح می‌دانید از جواب آن، ما را مطلع سازید.» ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «این زن، کنیز مردی بوده است، در [صفحه ۴۷] بامدادان، مرد بیگانه‌ای به او نگاه می‌کند و آنگاه حرام بود، چون روز بالا می‌آید، کنیز را از صاحبش می‌خرد و بر او حلال می‌شود، چون ظهر می‌شود او را آزاد می‌کند و بر او حرام می‌گردد، چون عصر فرا می‌رسد او را به حباله‌ی نکاح خود در می‌آورد و بر او حلال می‌شود، به هنگام مغرب او را «ظهار» می‌کند [۲۷] و بر او حرام می‌شود، موقع عشاء کفاره‌ی ظهار می‌دهد و مجدداً بر او حلال می‌شود چون نیمی از شب می‌گذرد او را طلاق می‌دهد و بر او حرام می‌شود و هنگام طلوع فجر رجوع می‌کند و زن بر او حلال می‌گردد. [۲۸]. در این هنگام مأمون به حاضران گفت: «آیا در میان شما کسی هست که بتواند این گونه سؤال کند و این گونه جواب دهد؟» آنان به اتفاق گفتند: «کسی را در علم و فضل، مانند اباجعفر نمی‌شناسیم.» مأمون گفت: «وای بر شما! به خدا سوگند او از خاندانی است که کوچک و بزرگ در آن یکسان است و آنان علم و کمال را از یکدیگر به ارث می‌برند و آخرین و اولین آنان با هم یکی است.» [۲۹]. [صفحه ۴۸]

پس از آن که مأمون، دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه‌السلام تزویج کرد، در مجلسی که مأمون و امام علیه‌السلام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری از علما در آن حضور داشتند، یحیی به امام علیه‌السلام رو کرد و پرسید: «روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسید و گفت: «یا محمد! خداوند به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او پیرس که آیا او هم از من راضی است؟» (نظر شما درباره‌ی این حدیث چیست؟) امام علیه‌السلام فرمودند: «من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی کسی که این خبر را نقل می‌کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حجة الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسانی که بر من دروغ می‌بندند، بسیار شده‌اند و بعد از من بسیار خواهند بود، هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بپذیرید و آنچه را که [صفحه ۴۹] مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید.» امام جواد علیه‌السلام پس از بیان این مقدمه افزود: «این روایت (درباره‌ی ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم در دلش چه چیز می‌گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» [۳۰] آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر پرسد؟ آیا عقلا این روایت قابل قبول است؟» یحیی گفت: «روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند.» حضرت فرمود: «درباره‌ی این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته‌ی مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه‌ای از دایره‌ی اطاعت خدا خارج نشده‌اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده‌اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده‌اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت‌پرستی سپری کرده‌اند، بنابراین محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند چرا که شباهتی در این میان نیست.» یحیی گفت: «همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند.» درباره‌ی این حدیث چه می‌گویید؟» حضرت فرمود: «این روایت نیز محال است که درست [صفحه ۵۰] باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی‌شود (تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی‌امیه در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی حسن و حسین علیهم‌السلام نقل شده است که: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند.» جعل کرده‌اند. یحیی گفت: روایت شده است که عمر بن خطاب چراغ تابان اهل بهشت است. حضرت فرمود: این نیز محال است. زیرا در بهشت فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد، و همه‌ی انبیا و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی‌شود ولی با نور عمر روشن می‌گردد؟! یحیی اظهار داشت: «روایت شده است که «سکینه» (که یکی از فرشتگان است.) به زبان عمر سخن می‌گوید (عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می‌گوید.)» حضرت فرمود: «من منکر فضیلت عمر نیستم. ولی ابوبکر با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می‌گفت: من شیطانی دارم که مرا منحرف می‌کند. هر گاه دیدید از راه راست منحرف شدم مرا به راه درست باز آورید.» یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم، حتما عمر مبعوث می‌شد.» امام فرمود: «کتاب خدا قرآن از این حدیث راست‌تر است، خدا در کتابش فرموده است: به خاطر بیاور هنگامی را [صفحه ۵۱] که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح... [۳۱] از این آیه صریحا بر می‌آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم بر هم زدنی به خدا شرک نرزیده‌اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می‌کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم.» باز یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچ گاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خوانندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است. یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.» حضرت فرمود: «این نیز محال است، زیرا

امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند. [۳۲] (بنابراین با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای هیچ یک از پیامبران در مورد پیامبری خویش وجود ندارد). یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر عذاب نازل می شد کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت.» حضرت فرمود: «این نیز محال است زیرا خداوند به پیامبر [صفحه ۵۲] اسلام فرموده است: «تا زمانی که تو در میان مردم هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.» [۳۳]. بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند.» [۳۴]. پس حدیثی را که خواندی، دروغی بیش نیست. [صفحه ۵۳]

سرافکنندگی فقهای درباری

«زرقان» [۳۵] که با «ابن ابی دؤاد» [۳۶] دوستی و صمیمیت داشت، می گوید: یک روز «ابن ابی دؤاد» از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود. علت را جویا شدم گفت: «امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم!» پرسیدم: «چرا؟» گفت: «به خاطر آنچه از ابوجعفر در مجلس معتصم بر سرم آمد!» گفتم: «جریان چه بود؟» گفت: «شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه (معتصم) خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه‌ی فقها را گرد آورد و «محمد بن علی» (امام جواد علیه السلام) را نیز فراخواند و از ما پرسید: «دست دزد از کجا باید قطع شود؟» من گفتم: «از میج دست.» [صفحه ۵۴] گفت: «دلیل آن چیست؟» گفتم: «چون منظور از دست در آیه تیمم: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم.» [۳۷] (صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.) تا میج دست می باشد.» گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می گفتند: «دست دزد باید از «میج» قطع شود.» ولی گروهی دیگر گفتند: «لازم است از «آرنج» قطع شود.» و چون معتصم دلیل آن را پرسید، گفتند: «منظور از دست در آیه‌ی وضو: «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق.» [۳۸] (صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید.) تا آرنج است.» آنگاه معتصم رو به محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) کرد و پرسید: نظر شما در مورد این مسأله چیست؟ گفت: «اینها نظر دادند، مرا معاف بدار.» معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگوئید. محمد بن علی گفت: «چون قسم دادی نظرم را می گویم، اینها در اشتباهند، زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه‌ی دست باید باقی بماند.» معتصم گفت: به چه دلیل؟ گفت: «زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می یابد: صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا)، بنابراین اگر دست دزد از [صفحه ۵۵] میج یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده‌ی نماز را به جا آورد. و نیز خدای تعالی می فرماید: «و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا.» [۳۹]. «هفت عضوی که سجده بر آنها انجام می گیرد از آن خداست)، پس هیچ کس را همراه و همسنگ با خدا مخوانید (و عبادت نکنید).» [۴۰]. و آنچه برای خداست قطع نمی شود.» ابن ابی دؤاد می گوید: معتصم جواب محمد بن علی علیه السلام را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار بی آبرو شدیم!) و من همانجا (از فرط شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم. پس از این شکست سخت علمی، ابن ابی دؤاد کینه‌ی امام علیه السلام را به دل گرفت و آنچنان معتصم را بر ضد امام علیه السلام تحریک کرد که او پس از چهار روز توسط یکی از وزیرانش آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساند. [۴۱]. [صفحه ۵۶]

شخصیت امام از دیدگاه بزرگان اهل تسنن

«سبط ابن الجوزی» دانشمند شهیر سنی می گوید: امام جواد علیه السلام در علم و تقوی و زهد و بخشش همچون پدرش یگانه بود. [۴۲]. «ابن حجر هیتمی» که از سنیان بسیار متعصب است و گویی با اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام عناد دارد می نویسد:

مأمون او را به دامادی خویش برگزید چرا که با وجود کمی سن، از نظر علم و دانش و حلم و بردباری از همه‌ی دانشمندان زمانش برتر بود. [۴۳]. «جاحظ عثمانی معتزلی» که از مخالفان خاندان علی علیه‌السلام است امام جواد علیه‌السلام را با اوصاف علم و زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت و پاکی ستوده است و او را از خاندانی که نظیری برایشان نیست، مدح گفته است. «شبلنجی» می‌گوید: مأمون پیوسته شیفته‌ی او بود، زیرا با وجود کمی سن، فضل و [صفحه ۵۷] علم و کمال عقل خود را نشان داده، عظمت خود را نزد همگان آشکار ساخته بود. [۴۴]. [صفحه ۵۸]

جلوه‌هایی از تعالیم آسمانی حضرت جواد

۱- قال علیه‌السلام: «المؤمن يحتاج الى ثلاث خصال: توفيق من الله و واعظ من نفسه و قبول ممن ينصحه». [۴۵]. امام جواد علیه‌السلام فرمود: «مؤمن محتاج است به سه خصلت: اول: توفیق از طرف خداوند. دوم: واعظی از جانب خود که پیوسته او را موعظه کند. (یعنی همان وجدان بیدار) سوم: قبول کردن نصیحت از کسی که او را نصیحت می‌نماید.» ۲- قيل له علیه‌السلام: «اوصيني بوصية جامعة مختصرة». فقال له علیه‌السلام: «صن نفسك عن عار العاجلة و نار الآجلة». [۴۶]. شخصی به امام جواد علیه‌السلام عرض کرد: «مرا نصیحتی نما که جامع و کوتاه باشد.» حضرت علیه‌السلام چنین فرمودند: «خودت را از ننگ دنیا و آتش آخرت حفظ کن.» [صفحه ۵۹]

ثواب زیارت حضرت جواد

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده: «هر کس حضرت جواد علیه‌السلام را زیارت کند مانند کسی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام را زیارت کرده باشد و همان فضلی که برای زیارت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام هست درباره‌ی او نیز می‌باشد.» [۴۷]. عمر حضرت جواد علیه‌السلام چون گل کوتاه بود و در همان مدت کوتاه مظلومیت و محرومیت بسیار زیادی دید و زجر و شکنجه و تبعید و تهدید فراوان شنید و از زندگانی خود کام و لذتی برنگرفت هر چند این خاندان اهل دنیا و کامیابی مادی نبودند. امام جواد علیه‌السلام در سال ۲۲۰ هجری با دسیسه‌ی معتمد توسط همسرش ام الفضل (دختر مأمون) یا یکی از وزیران دربار به شهادت رسید و در آن هنگام بیش از بیست و پنج سال نداشت. [۴۸]. [صفحه ۶۰]

در رثاء و التجاء به حضرت جواد الأئمه

«ذاکر» خون شد از غم دل خدا جویم درد بسیار و نیست دارویم میفشانم سرشک و می‌گویم یا جواد الأئمه ادرکنی ای که روح عبادتی ما را عذر خواه قیامتی ما را حق زهرا عنایتی ما را یا جوادالأئمه ادرکنی سینه‌ی پر شرار دارم من دل و جان فکار [۴۹] دارم من دو جهان با تو کار دارم من یا جوادالأئمه ادرکنی خسته و دل شکسته و زارم گره افتاده است در کارم جز بکویت کجا پناه آرم یا جوادالأئمه ادرکنی تشنه‌ام تشنه بر من آب بده گنهم را ببر ثواب بده بگدای درت جواب بده یا جوادالأئمه ادرکنی یاد کوی تو می‌کنم امروز گفتگوی تو می‌کنم امروز رو بسوی تو می‌کنم امروز یا جوادالأئمه ادرکنی عزت عالمین می‌خواهم سفر کاظمین می‌خواهم طواف قبر حسین می‌خواهم یا جواد الأئمه ادرکنی [صفحه ۶۲]

پاورقی

- [۲] الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۱۸.
- [۳] از دیوان جوهری (متخلص به ذاکر)، متوفای ۱۳۶۷ ق.
- [۴] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.
- [۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۵.
- [۶] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰.
- [۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱.
- [۸] قیافه‌شناسی، علمی است که با مقایسه‌ی اندام‌ها و شباهت ظاهری بدن انسان، نسبت افراد را به یکدیگر در می‌یابد. در فقه شیعه این عمل - مگر در مواقع ضروری - حرام شمرده شده است.
- [۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۲.]
- [۱۰] مادر امام جواد (ع) به نام خیزران زنی بافضیلت از اهالی «نوبه» (در نزدیکی مصر) و از طایفه ماریه‌ی قبطیه (جاریه‌ی رسول خدا (ص)) می‌باشد. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۳ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۷.
- [۱۱] حضرت جواد (ع) و فرزندش امام هادی (ع) در حدود هشت سالگی و حضرت مهدی (عج) در سن پنج سالگی به مقام امامت رسیدند.
- [۱۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱.
- [۱۳] و آتیناه الحکم صبیا (سوره‌ی مریم: ۱۲).
- [۱۴] و لما بلغ اشدّه آتیناه حکما و علما (سوره‌ی یوسف: ۲۲).
- [۱۵] و لما بلغ اشدّه و استوی آتیناه حکما و علما (سوره‌ی قصص: ۱۴).
- [۱۶] سیره‌ی پیشوایان، ص ۵۳۷، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۴.
- [۱۷] مجمع البحرین، ذیل حرف «تاء»، ص ۲۸۲.
- [۱۸] باید توجه داشت که یونس بن عبدالرحمن فردی ثقه و بسیار جلیل‌القدر از اصحاب اجماع است (یعنی علماء امامیه جملگی بر صحت روایات و احادیث نقل شده از او اتفاق نظر دارند) و مقصود او از آن چه در داستان آمد بیان حقیقت و واقعیت از این طریق بوده است.
- [۱۹] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۸.
- [۲۰] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۲۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.
- [۲۲] ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر قدرته سمکا صغارا لیصداده الملوک و الخلفاء یستخرون بها سلاله اهل النبوة..».
- [۲۳] کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۸۷ - بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۶.
- [۲۴] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.
- [۲۵] کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج ۳، ص ۲۱۵.
- [۲۶] ارشاد، مفید، ص ۲۶۱ - احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۰.
- [۲۷] «ظهار» عبارت از این است که مردی به زن خود بگوید: «پشت تو برای من یا نسبت به من، مانند پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم می‌باشد، و در این صورت باید کفاره‌یظهار بدهد تا همسرش مجددا بر او حلال گردد.ظهار در پیش از اسلام در عهد جاهلیت نوعی طلاق حساب می‌شد و موجب حرمت ابدی می‌گشت ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و

کفاره گردید.

[۲۸] سیره‌ی پیشوایان، پیشوایی، ص ۵۴۸، به نقل از مجلسی، بحارالانوار، ص ۷۶ - ۷۵.

[۲۹] کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۰۷ - احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۴.

[۳۰] «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد.» (سوره‌ی ق: آیه‌ی ۱۶).

[۳۱] و اذ أخذنا من النبین میثاقهم و منک و من نوح... (سوره احزاب: آیه ۷).

[۳۲] الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس. (سوره حج: آیه ۷۵).

[۳۳] «و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتستغفرون.» (سوره انفال، آیه ۳۳).

[۳۴] سیره‌ی پیشوایان، ص ۵۵۱، به نقل از احتجاج، طبرسی، ج ۲، صص ۲۴۸ - ۲۴۷ بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، صص ۸۳ - ۸۰.

[۳۵] زرقان (بر وزن عثمان) مردی محدث بوده است و فرزندش به نام «عمرو» استاد اصمعی محسوب می‌شده است. (مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۵، پاورقی).

[۳۶] ابن ابی دؤاد (بر وزن غراب) در زمان خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی، قاضی بغداد بوده است. (مجلسی، همان کتاب، ص ۵، پاورقی).

[۳۷] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۵.

[۳۸] همان.

[۳۹] سوره‌ی جن: آیه ۱۸.

[۴۰] مسجد (به کسر جیم یا به فتح جیم بر وزن مشعل، جمع آن مساجد) بمعنای محل سجده است و همان طور که مسجدها و خانه‌ی خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می‌گیرد محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضو دیگر نیز که با آنها سجده می‌کنیم، محل سجده محسوب می‌شوند و به همین دلیل و اعتبار در این روایت «المساجد» به معنای هفت عضو که با آنها سجده می‌شود تفسیر شده است.

[۴۱] همان، به نقل از طبرسی، مجمع البیان، شرکة المعارف الاسلامیة، ۱۳۷۹ هـ ق، ج ۱۰، ص ۳۷۲ - عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱۰، ص ۳۲۰ - سید هاشم حسینی بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷۱ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۹۰ (ابواب حد السرقة، باب ۴).

[۴۲] تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

[۴۳] الصواعق المحرقة، ص ۲۰۵.

[۴۴] نورالابصار، فی مناقب آل بیت النبی المختار، شبلنجی، ص ۱۶۱.

[۴۵] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۸.

[۴۶] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۳۹.

[۴۷] مفاتیح الجنان، محدث قمی.

[۴۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۷.

[۴۹] فکار: مجروح.

[۵۰] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۶ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۴ - عیون اخبار الرضا (ع)، صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳.

[۵۱] عیون اخبار الرضا (ع)، صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۲.

[۵۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۹ - الخرائج و الجرائح، راوندی، ص ۳۲۱.

[۵۳] ر. ک به صفحه‌ی ۲۸.

[۵۴] مسعودی، اثبات الوصیة، طبع نجف، ص ۲۱۵.

[۵۵] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۶.

[۵۶] مختار الحوائج، ص ۲۷۳.

[۵۷] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۵ - کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۶۰ - محجّة الیضاء، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۳۰۳.

[۵۸] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۹.

[۵۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۸.

[۶۰] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۶.

[۶۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۴ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۹۶.

[۶۲] مأمون پس از شهادت حضرت رضا (ع)، مقر خلافت خود را از «طوس» به «بغداد» منتقل کرد و طی نامه‌ای امام جواد (ع) را به اجبار به بغداد دعوت کرد. حضرت به ناچار پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون او را به کاخ دعوت کرد و ام الفضل را تحمیلاً به ازدواج ایشان در آورد.

[۶۳] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

